فرهیختگان
@farhikhtegandaily
WWW.FDN.IR

«فرهیختگان» تفاوت حکومت آرمانی علوی دربرابر حکومت سرمایه‌داری لیبرال را با گفتاری از حسن رحیم‌پورازغدی بررسی کرد

بدون عدالت، توسعه به‌معنای واقعی محقق نخواهد شد

فرهیختگان: بی‌تردید بروز و ظهور گفتمان معطوف به عدالت را می‌توان به‌صورت حداکثری در مدت چهار سال واندی حکومت حضرت امیرالمومنین علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السلام) جست‌وجو کرد، اگرچه جامعه گرفتار استحاله و فساد تدریجی رخ‌داده طی ۲۵ سال پس از رسول گرامی اسلام، قدردان آن عدالت نبود و اسیر تبلیغات دشمنان در پوستین دوست اسلام شد. آنچه در ادامه می‌آید خلاصه‌ای از گفتار ۱۸ رمضان سال ۷۹ استاد حسن رحیم‌پورازغدی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، درخصوص حکومت آرمانی علوی است؛ حکومتی که شکست‌خورده نیست، حتی اگر برخی اهدافش محقق نشود.

اراده علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)، معطوف به عدالت بود، نه قدرت

ما به‌عنوان یک حداکثر و یک الگوی عقیدتی باید به حکومت علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) نگاه کنیم؛ باید الگوهای علوی حکومت همواره پیش چشم هیات‌حاکمه و مردم حاضر باشد. فلسفه علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)، یک فلسفه ضدضربه است. به همه فرهنگ‌ها می‌شود گفت که پیش پای علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) بلند شوید و به همه تمدن‌ها می‌شود گفت که از سر راه علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) کنار بروید. برای اینکه اراده علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)، اراده معطوف به عدالت بود، نه اراده معطوف به قدرت. اینها دو گفتمان است و این درس بزرگ علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) به همه حاکمیت‌هاست. شب ۱۹ رمضان، علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) را هدف ضربه مستقیم قرار می‌دهند، چون فراتر از ظرفیت کوچک تاریخ بود. ایشان بیش از ۴۰ سال انتظار این لحظه را می‌کشیدند... همه می‌دانستند که ایشان از جزئیات زمان و نحوه و مکان شهادت‌شان خبر دارند. عایشه هم نقل می‌کند که پیامبر(ص)، علی(ع) را که می‌دید، گاه ایشان را در آغوش می‌گرفت و می‌گفت: «پدرم فدای شهید وحید» که به معنای شهید تنهاست و کسی که در غربت به شهادت می‌رسد و در مرکز حکومت خودش و جامعه اسلامی، تنها و غریب شهید خواهد شد... . تشکیل یک حکومت دینی، کار بسیار پیچیده‌ای است. مقام‌معظم‌رهبری نیز در حضور کارگزاران نظام فرمودند: «ما نظام اسلامی و چارچوب درستی تشکیل داده‌ایم، اما هنوز نمی‌توان گفت که هیات‌حاکمه اسلامی داریم، یعنی ما هنوز نمی‌توانیم بگوییم دولت اسلامی به معنی عام آن شامل سه قوه یعنی هیات‌حاکمه اسلامی داریم و بنابراین هنوز نمی‌شود گفت که کشوری طراز اسلامی و جامعه دینی داریم. البته در مسیر تحقق آن هستیم ولی تا آن مقصد، فاصله داریم.» یا در خطبه‌های نمازجمعه فرمودند مردم، مسئولان حکومت را تحت نظارت بگیرند و آنها را امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر کنند و معنی این امر و نهی هم فقط خواهش و تقاضا نیست، بلکه مطالبه است. یعنی مردم شرعا حق دارند و باید از مسئولان حکومت در قوای سه‌گانه از بالا تا پایین مطالبه کنند که ما فرزندان‌مان را به نام علی(ع) و برای عدل علوی، به میدان‌ها و جبهه‌ها فرستادیم و بنابراین حق داریم از شما بخواهیم که در شیوه و سلوک حکومتی به سیره علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) یا لااقل کارگزاران علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) تا جایی که می‌توانید وفادار باشید... . ممکن است گفته شود که علی(ع)، معصوم است و اصلا یک استثنای تاریخی است، بله، درست است که امام معصوم(ع) در یک عالم خصوصی و با استدلال‌هایی غیر از استدلال‌های ما زندگی می‌کند و براساس میل و غضب، رفتار نمی‌کند اما وقتی وارد حوزه عمومی شد و حکومت تشکیل داد و امام شد، دیگر با زبان عمومی سخن می‌گوید و خواهیم دید که زبان امیرالمومنین(ع)، زبان روشنی است و حکومت دینی هم تعریف روشنی دارد، منتها ایشان خواستند به این احکام عمل کنند که دیگران او را در شرایط جنگی قرار دادند و تضادها به‌گونه‌ای شد که دیگر به روش مکانیکی سابق، قابل‌حل نبود. نکته‌ای که می‌خواستم بگویم همین بود که ما، هم به فهم علی(ع) احتیاج داریم هم به عشق علی(ع) و بدون فهم علی(ع) نمی‌شود شیعه ایشان شد. محبت هم بدون این فهم، عمیق نخواهد شد.

جنگ میان دو گفتمان است؛ گفتمان علوی دربرابر سرمایه‌داری لیبرال

یک گفتمان ماتریالیستی خناق‌آور و خفه‌کننده درمورد انسان، تاریخ و جامعه وجود دارد که همه با آن فی‌الجمله آشنا هستند و نخبگان جامعه آن را می‌شناسند. فرهنگی است که آشکارا می‌گوید شما از «انسان نمونه»، «جامعه نمونه» و «حکومت نمونه» اصولا سخن هم نگویید و اوهام نسازید. فرهنگی که تا شما از انسان صالح، از انسان کامل و الگو و کسی چون علی(ع) حرف می‌زنید، می‌گویند ما احتیاج به «سوپرمن» نداریم و همین که از جامعه صالح و «مدینه فاضله ممکن» می‌خواهید حرفی بزنید، می‌گویند ما احتیاج به «اتوپیا و ایدئولوژی» نداریم و بدون اینها می‌توانیم سر کنیم. این فرهنگ، فرهنگ سرمایه‌داری است، فرهنگ لیبرال سرمایه‌داری که امروز فرهنگ حاکم و هژمونی قدرت و ثروت در دنیاست و به همه منتقدان خودش از دم، «تمامیت‌طلب» و «فاشیست» و لقب‌های این‌چنینی می‌دهد، درحالی که خودش از مارکسیسم، توتالیترتر و از فاشیسم، خشن‌تر عمل می‌کند، منتها کانون اصلی جاذبه و دافعه این گفتمان، «منافعش» است نه «عقایدش». خودشان هم به صراحت می‌گویند هیچ ارزشی وجود ندارد که به‌طور قطعی و مطلق باید از آن دفاع کرد و بشود دفاع کرد. همه‌چیز به وقتش زیر پای ماست. این گفتمانی است که اصلا از الگوتراشی برای جامعه و فرد بیزار است و هیچ غایت شرافتمندانه‌ای وجود ندارد. رجز می‌خوانند که نقطه پایان تاریخ هم جامعه طبقاتی سرمایه‌داری و همین تمدن حیوانی است و سعی می‌کنند با رسوخ‌دادن عناصر این ادبیات ماتریالیستی، همه ادیان و انقلاب‌ها و عدالت‌خواهی‌ها را در دنیا مسخره کنند، مسخ کرده و بعد نسخ کنند. تزشان هم اصالت قدرت و اصالت «لذت، سود و غریزه» است و همین را می‌خواهند به‌عنوان اصول نهایی تمدن، در قطعنامه گفت‌وگوی تمدن‌ها هم بگنجانند. ولی این گفتمان، که دقیقا در تقابل با گفتمان علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) است، هیچ استدلال تام‌وتمامی در آستین ندارد و تاکنون ارائه نکرده است و کم‌کم معلوم می‌شود که همه داستان‌هایی که اینان در دو سه قرن اخیر در گوش بشر خواندند، دروغ بوده است... . پس جنگ واقعا بین دوگفتمان است؛ گفتمان علوی و گفتمان سرمایه‌داری لیبرال در سطح جهان و دنباله‌اش در ایران. من فقط یک مقایسه سمبلیک می‌کنم -البته نمی‌خواهم به ساحت مقدس امیرالمومنین(ع) جسارت بکنم- برای آنکه اجمالا تفاوت این دو گفتمان حکومتی را بشناسید. علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) در یکی از سخنرانی‌هایشان فرمودند: «واللّه ما کَتَمْتُ وَشْمَةً وَلاکَذَبْتُ کِذْبَةً» به‌خدا سوگند در تمام دوران حکومت و مبارزات، من حتی یک دَروغ به مردم نگفتم و هیچ چیزی که به مردم مربوط بود، از آنان پنهان نکردم. این گفتمان علوی است و در برابرش گفتمانی است که آن را فلسفه سیاسی مدرن می‌نامند و پدرش ماکیاولی است. گفتمان ماکیاولیستی، گفتمان سکولار است. این ماکیاولی که کتابی به نام شهریار دارد، در دستورالعمل حکومتی خود خطاب به حاکمان مدرن (و این عهدنامه را باید در برابر عهدنامه مالک‌اشتر گذاشت) می‌گوید این اخلاقی که تاکنون انبیا از آن حرف زدند، اخلاق پیرزن‌هاست؛ اخلاق خصوصی است و به درد حکومت نمی‌خورد. اینکه راست بگویید و دروغ نگویید، خیانت نکنید، خادم مردم باشید، این حرف‌ها بی‌راه است. سپس به شاهان و شهریاران آموزش مناسک ورود به مدرنیته می‌دهد که تفکیک دین از حکومت و تفکیک اخلاق از سیاست، اذن دخول در آن است... . آموزشی که دکترین سکولار می‌دهد، همین است که به مردم، دروغ بگو و وانمود کن که راست می‌گویی، چون تنها با این روش می‌شود حکومت را ادامه داد. اما علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) می‌گوید: «به خدا سوگند من در تمام دوران حکومتم، حتی یک دروغ به مردم نگفتم.» البته گفته باشم که خطرناک‌تر و بدتر از این سکولاریسم نظری، سکولاریسم عملی است، چون چه‌بسا ممکن است در جامعه ما و در مناسبات ما، دکترین سکولار حاکم باشد منتها عبارات مذهبی به کار ببریم، یعنی دکور صحنه را مذهب بگیریم ولی پشت‌صحنه، خودمان به همین مضامین، دچار باشیم.

در دکترین سرمایه‌داری لیبرال عدالت فقط یک کلمه شاعرانه است!

در گفتمان امام علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) نزاعی بین عمارت و آبادی با عدالت و تامین حقوق انسان‌ها وجود ندارد. چون اساسا توسعه در بستر عدالت و در راستای آن تعریف می‌شود. ولی در دکترین سرمایه‌داری لیبرال، عدالت واقعا یک کلمه شاعرانه بیشتر نیست. این را اگر قدما و نظریه‌پردازان کلاسیک آنان تصریح نمی‌کردند، امروز دیگر ابایی از گفتن این ندارند که اصلا ما دنبال عدالت نیستیم و دولت را مسئول اجرای عدالت نمی‌دانیم، بلکه دولت تنها مسئول اجرای امنیت اقتصادی است و کاری به عدالت ندارد. حتی عدالت را، عدالت توزیعی را مورد تمسخر قرار می‌دهند و از گالاتاکسی یا نظم خودجوش بازار و رقابت آزاد سخن می‌گویند یعنی هرکسی، هرکسی را له کرد، کرد. این تئوریزه‌کردن سرمایه‌داری لجام‌گسیخته است. معنی‌اش این است که اصلا عدالت، یک شعر و شعار و یک خرافه بیشتر نیست. این گفتمان درست در نقطه مقابل گفتمان امام علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) قرار می‌گیرد... . اینان در آثار کلاسیک خود می‌نویسند که عدالت اجتماعی، یک مفهوم اساطیری و مفهوم اتوپیک است و عدالت اقتصادی را هم با عنوان عدالت توزیعی، مفهومی عوامانه می‌دانند و می‌گویند که این رویای گدایان است و متعلق به سوسیالیسم تخیلی یا اساطیر مذهبی است، والا عدالت، نه امکان دارد و نه معنی دارد و اصلا دنبال آن نباید بود! این همان تز سرمایه‌داری لیبرال است که امروز درست در جبهه مقابل تز علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) قرار دارد و گفتمان حاکم بر جهان هم متاسفانه همین است و داخل کشور هم در بعضی مطبوعات و رسانه‌ها و برخی محافل آکادمیک یا روشنفکری، همین بحث آشکارا تعقیب می‌شود و حتی در بعضی از محافل حاکمیت هم کسانی هستند که به این دکترین دلبستگی دارند... . اینان فقط با سوسیالیسم مخالف نیستند، بلکه با عدالت اسلامی و با سراسر نهج‌البلاغه هم مخالفند و این تفکر، عدالت را، حتی کلمه عدالت را ضدتوسعه می‌داند و علتش هم این است که تعریف‌شان از توسعه، توسعه رفاه برای طبقات خاص، توسعه برای طبقات سرمایه‌داری در جامعه و نه برای همه مردم است. اما عدالت علی(ع)، به معنای توسعه به‌نفع همه مردم است و توسعه لیبرال سرمایه‌داری، توسعه به نفع سرمایه‌داران علیه توده محرومان در جامعه و توسعه‌ای است که فاصله‌های طبقاتی و شکاف‌های بزرگ طبقاتی را تئوریزه و حتی توصیه می‌کند و توسعه را نه در طول عدالت و درجهت عدالت، آن‌گونه که در نهج‌البلاغه معنی شده است، بلکه در عرض عدالت و در تعارض با عدالت قرار می‌دهد و افکار عمومی را مجبور به انتخاب میان «عدالت یا توسعه» می‌کند. در گفتمان سرمایه‌داری لیبرال آن وقت می‌پرسند، عدالت، مقدم است یا توسعه؟! «توسعه» در گفتمان امیرالمومنین(ع)، غیر از Development در تقریر سرمایه‌داری لیبرال است. درگفتمان دینی، «توسعه» یعنی «رفاه برای همه»، نه رفاه برای سرمایه‌داران و نه رفاه برای کسانی که از رانت‌های حکومتی استفاده می‌کنند. مقام رهبری نیز همین را تعبیر کردند که در واقع، ملهم از نص حضرت امیر(ع) است که فرمود: «با خدا و با مردم، در باب استفاده خصوصی از امکانات حکومتی انصاف داشته باشید، رانت‌خواری نکنید، مبادا خویشانت «خاصَّةَ اَهلِکْ» فرزندت، دامادت، پسرعمویت، رفیقت «و مَنْ لَکَ فیه هویً مِنْ رَعیَّتِکْ» وَ آنان که در گروه و حزب تو هستند، از رانت‌ها استفاده کنند.» پس تقریر لیبرالی و سرمایه‌داری از توسعه، خلاف دین است. بدون عدالت، توسعه به معنی درست و واقعی آن اتفاق نخواهد افتاد.

حکومت علی(ع) حتی با ملاک‌های مادی هم بسیار موفق بود

باید توجه کرد؛ وقتی از حکومت علوی و مدیریت علوی و گفتمان علی در باب حکومت بحث می‌شود، بدان معنی نیست که بدون هیچ اجتهادی، الگوبرداری صورت بگیرد و ثابتات و متغیرات گفتمان امیرالمومنین(ع) از یکدیگر تفکیک نشود. همچنین بدان معنی نیست که انتظار می‌رود همه عینا چون علی(ع) و در سطح او حکومت کنند. خود حضرت امیر(ع) فرمود: شما نمی‌توانید من باشید «ولکن اَعینُونی» کمکم کنید، سعی کنید این الگو پیش چشم‌تان باشد. گاه توسط برخی گفته می‌شود معاویه ۲۰ سال حکومت کرد و پایه‌های حکومتش هم نه براساس عدالت که براساس فساد و قدرت و زور استوار بود، اما حکومت امام علی(ع) که معطوف به عدالت بود از پا درآمد و شکست خورد! علی(ع) به چه معنا شکست خورد؟ آیا از حیث معنوی و انسانی شکست خورد؟ آیا از بعد تاریخی شکست خورد؟ اینکه گاهی گفته شده که علی(ع) شکست خورد و حکومت او موفق نشد، حرف درستی نیست. حضرت امیر(ع) می‌فرماید: «ماأَصْبَحَ بالکوفَةِ اَحَدٌ الّا ناعماً»: من در حکومت خود، آنجا که اختیار داشتم کاری کردم که دیگر حتی یک انسان گرسنه و بی‌خانمان نیست. کجا علی(ع) شکست خورد؟ فونکسیون حکومت در دنیا مگر چیست؟ تامین امنیت و تامین معاش مردم است. حضرت امیر(ع) این کار را بسیار موفق‌تر از دیگران به انجام رساند. حکومت علی(ع) حکومت بسیار موفقی بود؛ با همین ملاک‌ها و استانداردهای مادی هم بسیار موفق بود. ایشان فرمود که امروز در منطقه تحت‌حکومت من هیچ‌کس نیست مگر اینکه متنعم است، یعنی دیگر آدم گرسنه بی‌خانمان و «کنار خیابان‌خواب» در جامعه دینی نداریم. فرمود در قلمروی حکومت من، پایین‌ترین سطوح زندگی هم مرفه‌اند: «انَّ اَدْناهمْ مَنْزِلَةً» یعنی کسانی که سطح زندگی‌شان از همه پایین‌تر است، حتی آنها هم در رفاهند. «لیأ کُلُ الْبُرَّ وَیَجْلِسُ فی الظِّلِّ وَیَشْرِبُ مِنْ ماء الفُرات» یعنی فقیران هم سایه بالاسر و خانه‌ای دارند و از آب گوارا می‌نوشند و از بهترین گندم و نان می‌خورند، یعنی در حکومت دینی، دیگر نگذاشتم کسی فقیر، گرسنه و بی‌خانمان بماند. چگونه می‌توان این حکومت را شکست‌خورده دانست؟ اگر شیوه‌های ماکیاولیستی و سکولاریستی را که برای کسب قدرت و حفظ حاکمیت در دنیا اختراع و ابتکار یا کشف می‌شوند، بتوان موفقیت مادی نامید، مثل حکومت معاویه، این موفقیت‌ها اولا منحصر به طبقه حاکم یعنی معاویه و دارودسته‌اش است، نه به مردم. ثانیا موقت است، به‌گونه‌ای که در طول تاریخ دیگر نمی‌شود اسم آنها را برد، ولی نام مقدس علی(ع) را همیشه و همه‌جا می‌شود بر زبان آورد. حال با این استاندارد باید قضاوت کرد که چه کسی شکست خورده و چه کسی پیروز است. بنابراین وقتی از توفیق و شکست، حرف می‌زنیم، باید بگوییم با کدام استاندارد فکر می‌کنیم؟ با استاندارد عقلانی، چه در حوزه مادی و چه در حوزه معنوی، علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) پیروز است، برای اینکه حق و عدالت پیروز است و باطل، عرضی و طفیلی است. باطل به دنبال حق باید بیاید و خود را به حق تشبیه کند تا کارش بگیرد.

استحاله‌های تدریجی مانع رسیدن حکومت علوی به اهداف

نمی‌شود گفت که حکومت علی(ع) شکست خورد، اما می‌شود گفت که به بخش مهمی از اهدافش نرسید. اما چرا نرسید؟ روشن است. اولا بین زمانی که علی(ع) باید به قدرت می‌رسید و آن وقتی که به قدرت رسید ۲/۵ دهه فاصله افتاد. در این حدود ۲۵ سال که رژیم‌های غیرغدیری بر جامعه اسلامی حکومت کردند، از آن چیزی که پیغمبر(ص)، بنیانگذاری کرده بود و قرار بود با همان جهت به پیش برود، فاصله زیادی گرفتند. علی(ع) این اتفاقات را دیگر نمی‌توانست جبران کند. علی(ع) مسئول اعمال خودش است، مسئول اعمال دیگران که نیست. ایشان وقتی به حکومت رسید که در آن چند دهه، اتفاقات و تغییرات مهمی پشت‌سر هم رخ داده و حلقه‌های واسطه‌ای برای اتفاقات بعدی شده بود. استحاله‌های تدریجی -همین تعبیر را باید به صراحت به‌کار برد- در درون حکومت‌های دینی روی یکدیگر انباشته شده بود. ابتدا به‌جز خصیصین یعنی امیرالمومنین(ع) و اصحاب‌شان، کسی متوجه نبود که این زاویه انحرافی که پس از رحلت پیغمبر(ص) باز می‌شود، ۱۰ سال، ۲۰ سال یا ۳۰ سال دیگر به کجا خواهد رسید، ولی علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) از همان آغاز، عاقبت کار را می‌دید. حضرت زهرا(س) همان موقع می‌دانست که چه اتفاقی دارد می‌افتد، ۱۰ روز بعد از رحلت پیغمبر(ص) در مسجدالنبی، آن سخنرانی آتشین را کرد، زیرا می‌دانست انحرافی در شرف تکوین است که تا ابد، امت اسلام، چوب این اتفاق را خواهد خورد. آن موقع البته خیلی‌ها متوجه نبودند که این اوضاع، منطقا به کجا خواهد کشید. بعدها وقتی حکومت به علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) بازگشت، معلوم بود که ایشان در آن دوره چهار سال و اندی هرچند سعی می‌کرد نمی‌توانست حاکمیت اوضاع اقتصادی و فرهنگی جامعه را به آنجا که پیامبر(ص) می‌خواست، برگرداند و آن را اصلاح کند. مع‌ذلک، امیرالمومنین(ع) اصلاحات زیادی کردند منتها وقتی که از طرف انقلابیون سابق و دوستان خودشان و اصحاب پیغمبر(ص)، سه جنگ داخلی بر ایشان تحمیل شد که جنگ جناح‌ها در داخل حکومت بود، عاقبت ایشان از پا درآمد. خوب معلوم است که این واقعیت را «عدم‌توفیق حکومت علی» نمی‌توان نامید. نکته مهمی که انقلاب ما هم ممکن است به آن دچار شود این است که استحاله و فساد در حکومت، یک امر تدریجی است، اصلا ناگهانی و دفعی اتفاق نمی‌افتد. «آماده‌باش» نمی‌دهد و توپ، در نمی‌کند. آهسته و گام به گام اتفاق می‌افتد. انحراف در حاکمیت و در دولتمردان و نخبگان، دهه به دهه، اتفاق می‌افتد. فسادهایی واقع می‌شود، سوءاستفاده‌هایی خلاف شرع، خلاف احکام قرآن، خلاف سیره پیامبر(ص) و امیرالمومنین و آل‌علی(ع) اتفاق می‌افتد و یک‌به‌یک توجیه می‌شود، مسئول بعدی که می‌آید آن را توجیه می‌کند، نفر بعدی هم کار او را توجیه می‌کند و همین‌طور قدم به قدم فرو می‌روند و مدام توجیه می‌کنند که نمی‌شود کاری کرد و این فسادها اجتناب‌ناپذیر است. این اتفاقی بود که در صدر اسلام افتاد و علی و آل‌علی(ع)، قربانیان اصلی آن بودند. نکته این است که توده مردم، چشم‌شان به نخبگان است. وقتی نخبگان و آنها که دین و انقلاب را می‌شناسند، انتقاد نکنند و جلوی انحرافات نایستند، چه می‌شود؟ رهبری در نمازجمعه فرمودند نهی از منکر، مطالبه از مسئولان حکومت است که شما کجا طبق اسلام، حکومت می‌کنید؟ فلان مسئول قضایی، فلان مسئول در دولت و وزارتخانه، فلان وکیل مجلس، کجا طبق عهدنامه مالک‌اشتر و دکترین امیرالمومنین(ع) عمل می‌کنند؟ اینها وقتی گفته نشد و روی هم انبار شد، این سکوت‌ها و انحراف‌های تدریجی تکرار می‌شود. وقتی نهی‌ازمنکر نشود، از این توده جوان‌ها و نسل سوم انقلاب که توقع زیادی نیست. در صدر اسلام هم این‌گونه بود؛ علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) وقتی به حاکمیت رسید که نسل دوم و سوم نهضت پیغمبر(ص) در صحنه بودند... نمی‌توانستند تشخیص بدهند که به راستی علی(ع) و مخالفان علی(ع)، کدام درست می‌گویند؟ همه، اصحاب پیغمبر(ص) بودند، همه در اسلام و انقلاب، سابقه داشتند، همه از اسلام و قرآن سخن می‌گفتند. برای توده عادی مردم، تشخیص خیلی مشکل بود، به‌خصوص نسل جدید که به سختی می‌توانستند تشخیص دهند و این مساله‌ای است که در مباحث جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی انقلاب، مطرح است و مساله مختص به آن دوران هم نیست. باید همواره مراقب بود تا انحراف بزرگ، اتفاق نیفتد. انحرافات ظاهرا کوچک به‌تدریج جمع و یک مرتبه آوار می‌شود و دیگر نمی‌توان جلوی آن را گرفت.

استحاله وقتی محقق شود ضدانقلاب دیگر به اسلحه‌خانه نیاز دارند

استحاله در یک انقلاب وقتی تحقق پیدا می‌کند که ضدانقلاب، دیگر احتیاج به اسلحه‌خانه مستقلی ندارد، بلکه از زرادخانه خود انقلاب، اسلحه تهیه می‌کند، این شروع استحاله است.

به قول بچه‌های شیمیایی، استحاله، مثل گاز خردل عمل می‌کند، یعنی وقتی آن را استشمام می‌کنی، ابتدا تنها یک بوی غیرعادی است و شامه شما را کمی آزار می‌دهد، کم‌کم احساس می‌کنی که گویا می‌شود تحملش کرد، اما چند سال که می‌گذرد می‌بینی با ریه و امعا و احشای شما کاری کرده که یک گلوله مستقیم آتشین نمی‌توانست بکند و تو در تمام این مدت به فکر علاجش نبودی و اکنون دیگر علاج‌ناپذیر است. دشمنانی که در صحنه درگیری مسلحانه و رودررو با انقلاب، شکست می‌خورند، صبر می‌کنند تا انقلاب، آرام بگیرد و به‌تدریج از داخل، ترک بردارد. در صدر اسلام این اتفاق افتاد و دشمنانی که در دوران نبردهای زمان پیامبر(ص) شکست خوردند، گذاشتند تا انقلاب سرد بشود و ۲۵ سال بعد که نسل عوض شد، همان کسانی که از در بیرون رفته بودند، از پنجره برگشتند. برای اینکه مضمون این تحول و تغییر ماهیت تدریجی را بهتر بشناسیم به روایتی سمبلیک و تکان‌دهنده که مربوط به همین استحاله است، اشاره می‌کنم: استحاله معمولا بدون آنکه خود استحاله‌شونده، متوجه شود اتفاق می‌افتد؛ اسم، همان اسم است، اما طرز فکر و عقاید و جهت کم‌کم عوض شده است.

پوستین، پوستین دوست است ولی داخل آن، به‌تدریج دشمن جا گرفته است. وقتی خلیفه سوم به قدرت رسید، دارودسته اموی‌ها به رهبری ابوسفیان به داخل حاکمیت برگشتند یعنی ابوسفیان که ۲۰ سال قبل رهبر جبهه کفر بود و از پیامبر(ص) شکست خورد و تسلیم شده بود، زمانی که قدرت دوباره به دست بنی‌امیه افتاد، ابوسفیان و دارودسته‌اش که تظاهر به اسلام کردند، وارد حکومت شدند و علوی‌ها و بنی‌هاشم، علی(ع) و آل‌پیغمبر(ص) را از صحنه حذف کردند. خب اینها مقدماتی است که بعدها هم به کربلا منجر می‌شود ولی اینجا به آن نمی‌خواهم بپردازم، نکته این است که روایت می‌گوید در دوران خلیفه سوم، روزی ابوسفیان بر سر قبر شهدای احد آمد -که ۲۰ سال پیش، با آنان جنگیده و از آنان شکست خورده بود- «قالَ اَبُوسُفیان فی اَیّام عُثمان وَ قَدْ مَرَّ بقَبْر حَمْزَةَ وَ ضَرَبَه برِجْلِه»، ابوسفیان بالای مزار حمزه سیدالشهدا، حاضر شد و چون چشم‌هایش به دلیل پیری نمی‌دید، به شخصی که در کنارش بود، گفت: آیا کسی من را نمی‌بیند؟ گفت نه، سپس ابوسفیان از سر کینه، قبر حمزه را با لگد زد و مثلا به چزاندن حمزه در قبر پرداخت و گفت: شما شهید شدید و رفتید، ولی ما دوباره با چهره دیگری برگشتیم.

اسلام در درگیری مستقیم و رودررو با ما پیروز شد و شما قربانی شدید اما پس از ۲۰ سال کجایید که ببینید دوباره قدرت دست ماست؟ بعد هم تئوری حکومتی خود را بیان می‌کند که: «انَّ الْاَمْرَ الّذی اجتلدنا عَلَیْه بالسَّیْف اَمسی فی یَد غلماننا الیوم یتلعبّون به».

آن حکومتی که با شمشیر نتوانستیم از شما پس بگیریم و شما ما را در جنگ‌های صدر اسلام، بدر و... شکست دادید، امروز دوباره به دست بچه‌های ما افتاده و دارند با آن بازی می‌کنند.

بعد هم روزی همین ابوسفیان در حضور عثمان و در داخل مرکز حکومت اسلامی، از اطرافیانش می‌پرسد که آیا بیگانه‌ای در جمع ما نیست؟ می‌خواهم چیزی به تو بگویم. می‌گوید: نه.

ابوسفیان خطاب به خلیفه می‌گوید: «انَّ الْاَمْرَ، اَمْرُ عالمیة» حکومت، حکومت دنیوی است، گول شعارهایی مثل حکومت دینی و این حرف‌ها را نخوری.

اینها شعارهایی بود که پیغمبر(ص) و اهل‌بیتش(ع) و یک مشت آدم احساساتی دادند، ما دنبال این حرف‌ها نیستیم، ما دنبال قدرتیم. «وَالْمُلْکُ، مُلْکُ الجاهلیَه» روش حاکمیت باید به همان روش قبل از اسلام، به روش جاهلیت برگردد.

«فاجْعل اَوْتادَ الْاَرض بَنی اُمیَّه» بنی‌امیه را در تمام پست‌های کلیدی، فورا جایگزین کن و دیگر نگذار این قدرت که به دست ما افتاده، از دست ما خارج شود!